اسامی شهروندان ساکن در جزیره نوجوان به ترتیب تاریخ ورود به جزیره و صدور روادید شهروندی:
حسین شکیب‌راد، زهرا قربانی، سید سپهر جمعه‌زاده، عطیه ضرابی، امیرحسین علی نیافر، فاطمه کریمی، محمد طائب، طهورا روستا، مهیار گل‌محمدی و مریم شاه‌پسندی.
با تشکر از گروه هنری جزیره: مدیر هنری: حمیدرضا خاتونی گرافیست: محمد طائب
صفحه‌آرا: محمد لوری آبکنار ویراستار: امیرعباس صباغ‌زاده

شناسنامه

تلفن گویا: ۲۳۰۰۴۴۴۴
JAMEJAM.NEWS
کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
info@jamejamdaily.ir

حکیم

فواید یک نصیحت تکراری



۱

روز- داخلی/ منزل حکیم

روزی حکیم تصمیم گرفت پسرانش را دور خودش جمع کند و آنها را نصیحت کند، برای همین چند تا چوب خشک جمع کرد و بچه‌ها را صدا زد. پسر حکیم که تنها فرزند او بود، نزد پدر آمد و حکیم یادش آمد که تک فرزند است و نمی‌تواند نصیحت معروف شکستن چوب‌ها را اجرا کند. گرچه حق کپی‌رایت این ماجرا هم برای یکی دیگر بوده و حکیم به هر جهت مجبور بود جور دیگری پسرش را نصیحت کند. سریع به دور و برش نگاه کرد و فقط یک لیوان آب دید. آن را برداشت و به فرزند دلبند نشان داد و پرسید: «این چیست؟» و قبل از این‌که پسر لب باز کند، ادامه داد: «خوب حواست را جمع کن چون دارم نصیحتت می‌کنم. خلاصه آبروی من را جلوی کسانی که بعدا این حکایت را می‌شنوند نبری که بیچاره‌ات می‌کنم!»

پسر دستی به ریش‌های پدر کشید (چون خودش ریش نداشت و فکر می‌کرد برای این‌که بهتر مغز آدم کار کند باید دستش را به ریش بکشد) و سپس گفت: لیوان.

حکیم که همین حد از هوش را هم از پسرش انتظار نداشت، گفت: «احسنت! خوب است این را می‌دانی. ولی داخل آن چیست؟»

پسر دوباره دستی به ریش‌های پدر کشید و گفت: «خالی است پدرجان».

حکیم لبخندی زد و گفت: «دقیقا منتظر شنیدن همین بودم.» پسر هم خوشحال شد و خواست برود...

۲

روز- داخلی/ همان مکان

حکیم دست فرزندش را گرفت و گفت: «دیوانه جان من! هنوز نصیحتم را نگفتم. نکته این است که این لیوان خالی نیست.» بعد لیوان را برگرداند و روی کف دست فرزند گرفت. قطره‌ای از آب لیوان روی دست فرزند حکیم افتاد. حکیم ادامه داد: «ببین. خالی نبود.»

پسر گفت: «نکند می‌خواهید بگویید ما باید نیمه پر لیوان را ببینیم؟!» حکیم از یک طرف داشت شاخ درمی‌آورد که چطور فرزند کودنش این مثل را فهمید و از یک طرف ناراحت شد که باز هم نصیحت تکراری به ذهنش رسیده است. رو به پسر کرد و پرسید: «خب این یعنی چی؟!» و قبل از این‌که پسر از حال برود، ادامه داد: «می‌دانستم این جمله را پشت الاغ اینترنتی یا قطار زیرزمینی خوانده‌ای وگرنه تو را چه به این حرف‌ها. نگران نباش خودم برایت می‌گویم. ببین پسرجان! مثلا یک دوستی داشتم که وقتی پیش دربار و قصر حاکم و چندتن از پولدارهای شهر راه می‌رفتیم به من گفت معلوم نیست موقع تقسیم اینها ما کجا بودیم و چرا خدا ما را نمی‌بیند. من هم دستش را گرفتم و بردم دم شفاخانه و گفتم ببین این همه بیمار و فکرش را بکن که سلامتی و موقع تقسیم این بیماری‌ها هم چیزی به تو نرسیده است.»

فرزند حکیم گفت: «پدر جان! تقریبا حرف شما را متوجه شدم ولی اگر ممکن است مثال دیگری هم برایم بزنید تا شیرفهم شوم.»

حکیم با این‌که می‌دانست فرزندش قطعا هیچ چیزی متوجه نشده است، گفت: «مثلا شاید مدت‌ها باشد که از دوستی بی‌خبر و ناراحت باشی که چرا نامه‌ای برایت نفرستاده و از تو احوالی نپرسیده است. بعد از دو سال او را ببینی که ازدواج کرده است و سر خانه و زندگی‌اش رفته است. خب اگر بخواهی نیمه خالی لیوان را ببینی باید ناراحت باشی از این مدت دوری و بی‌خبری. ولی اگر نیمه پر لیوان را ببینی، خوشحالی دوست قدیمی‌ات و خوشبختی‌اش را می‌بینی.»

۳

شب- داخلی/ باز هم منزل حکیم

شاید با خودتان بگویید مگر فرزند حکیم کجا رفته بود که این‌قدر برگشتنش طول کشید و شب شد. اما اصلا به این مسأله فکر نکنید. چون تقریبا هیچ‌کدام از کارهای حکیم و فرزندش روی حساب و کتاب نیست. حالا ادامه داستان. فرزند حکیم با خوشحالی تمام دوید تا برود و چیزی برای پدرش بیاورد. دو سه ساعت بعد با کارنامه‌اش آمد و با افتخار آن را به پدر داد. حکیم چشمی به نمره‌های درون کارنامه انداخت. ریاضیات و هندسه ۳، ادبیات پارسی ۷، فلسفه و منطق ۱ و.... حکیم سعی کرد عصبانیت خودش را کنترل کند و از فرزند، پرسید: «این‌که کارنامه‌ات این‌قدر افتضاح باشد خیلی خون مرا به جوش نمی‌آورد. ولی این فکرم را مشغول کرده است که چرا باید الان این را برای من بیاوری؟ آن هم وسط نصیحت‌های پر مغز من!»

فرزند گفت: «پدر حکیمم! ناراحت نشو! اتفاقا می‌خواستم بدانید که من کاملا متوجه فرمایشات حکیمانه شما شده‌ام. شاید شما با دیدن نمره‌های من ناراحت شده باشید. مثلا با خودتان بگویید چرا ادبیات پارسی ۱۳ نمره کم آورده‌ام. ولی خب شما می‌توانید نیمه پر لیوان را ببینید که من ۷ نمره گرفته‌ام. درباره بقیه نمرات هم همین‌طور. به نظرم باید نیمه پر لیوان را دید.»

حکیم تقریبا داشت دیوانه می‌شد. آورده‌اند که بعد از این ماجرا چندماهی از بلاد و خانواده خود دور شد و در کویری دور افتاده زندگی می‌کرد. از شتربان‌های آن کویر نقل شده است که وقتی از کنار چادر حکیم رد می‌شدند، می‌شنیدند که با خودش می‌گفته: «چرا من یک فرزند بیشتر ندارم؟ خب لااقل اگر دو نفر هم بودند می‌توانستم همان نصیحت چوب‌های خشک را انجام بدهم و درباره این‌که باید پشت هم باشند حرف بزنم.» البته دست نوشته‌ای هم از وی برجا مانده که خطاب به ما نوجوانه‌ای‌ها نوشته است: «تک فرزند بودن من آن هم داشتن چنین فرزند کودنی، نیمه خالی لیوان بود اما نیمه پر لیوان این‌که اولا در این شرایط که همه ارگان‌ها و نهادها دارند درباره ترویج فرهنگ فرزندآوری کاری می‌کنند؛ نوجوانه هم قدمی بردارد. ثانیا خنگ بودن بچه من کمک کرد بتوانید چیزی را بیاموزید.

سند کمپانی پژو 405SLX - TU5 مدل ۹۹ به شماره موتور 164B0267933 شماره شاسی NAAM31FE6LK502255 شماره انتظامی ۹۱ - ۸۲۸ د ۷۸ به نام فاطمه سلمان‌زاده ثمرین مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

شناسنامه مالکیت (برگ سبز) پژو ROA مدل ۸۷ به شماره موتور 11687038569 شماره شاسی NAAB21AA09H022805 شماره انتظامی ۹۱ - ۸۵۸ ه ۵۵ به نام علی برزگران مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

کارت خودرو سواری رنو لوگان L90 مدل ۱۳۹۴ به رنگ سفید شماره انتظامی ایران ۱۹(۲۷۵ س ۹۳) به شماره موتور K4MA690-R108964 شماره شاسی NAPLSRALDF1241990 به مالکیت مهدی میرزائی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سندکمپانی، شناسنامه مالکیت، کارت سوخت، تسلسل اسناد محضری، بیمه‌نامه، کارت خودرو سمند مدل ۱۳۸۹ به رنگ سفید شماره انتظامی ایران ۴۸-۹۲۳ د ۹۵ شماره موتور 14789016023 شماره شاسی NAACJC9BF271949 به مالکیت یونس مرادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

امور آگهی‌های روزنامه جام جم
شماره تلفن پذیرش ۴۹۱۰۵۰۰۰